Journal of
Comparative Criminal Jurisprudence
www.jccj.ir

Volume 5, Issue 5, 2026

The Evolution of Consideration in Oil and Gas Contracts: With Particular Reference to Iraq, Norway, Russia, and African Oil-Producing Countries

Bahareh Behzadi [1], Mohammad Shamei [2*]

1. M.A. Graduate in International Economic and Commercial Law, University of Tehran (Kish International Campus).
2. Ph.D. Graduate in Public Law, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

ARTICLE INFORMATION

Type of Article: ***Original Research***
Pages: ***355-371***

Corresponding Author's Info
ORCID: *0009-0007-3237-3978*
TELL: *+989131665268*
Email: *Shamei_shamei@yahoo.com*

Article history:
Received: *05 Jul 2025*
Revised: *20 Jul 2025*
Accepted: *17 Aug 2025*
Published online: *20 Feb 2026*

Keywords:
Contractual Consideration, Upstream Oil and Gas Contracts, Economic Equilibrium, Risk Allocation.

ABSTRACT

The concept of consideration constitutes the fundamental basis of contractual obligations and serves as a criterion for distinguishing legally enforceable agreements from mere moral promises. Although consideration is regarded as an independent requirement for the validity of contracts under the Common Law tradition, while its functional equivalent in Civil Law systems is generally understood as the cause of obligation, its application in upstream oil and gas contracts extends far beyond ordinary private-law transactions.vIn this industry, the reciprocal contractual obligations of the parties take the form of a complex and ongoing equilibrium between the commitments undertaken by the foreign investor—including the provision of capital, technology transfer, and the assumption of risk—and the granting by the host state of exclusive rights to explore, develop, and exploit natural resources.vEmploying a descriptive-analytical methodology and a comparative approach, this article examines the evolution of consideration from traditional concession agreements to modern production-sharing, service-based, and licensing arrangements, with particular reference to the experiences of Norway, Russia, Iraq, and African oil-producing countries.vThe findings demonstrate that, alongside the strengthening of states' permanent sovereignty over their natural resources, the concept of consideration has evolved from the mere receipt of royalties into a multifaceted instrument encompassing profit-sharing, specialized taxation regimes, local content requirements, and the management of geopolitical risks.vThe comparative analysis indicates that Norway, through its production licensing system, structured taxation framework, and direct state participation via Petoro, has succeeded in striking a balance between maximizing national benefits and maintaining an attractive investment environment. Iraq, by contrast, has relied heavily on technical service contracts with fixed remuneration fees, an approach that has not demonstrated sufficient effectiveness in facilitating technology transfer or improving recovery rates. In Russia, consideration has been redesigned to serve sovereign and strategic objectives, with state-owned companies playing a central role in the management of the sector; however, this approach has come at the expense of reduced competitiveness.

This is an open access article under the CC BY license. © 2026 The Authors.

How to Cite This Article: Behzadi, B & Shamei, M (2026). "The Evolution of Consideration in Oil and Gas Contracts: With Particular Reference to Iraq, Norway, Russia, and African Oil-Producing Countries". *Journal of Comparative Criminal Jurisprudence*, 5(5): 355-371.

فصلنامه فقه جزای تطبیقی
www.jccj.ir

دوره پنجم، شماره پنجم، اسفند ۱۴۰۴

سیر تحول عوضین در قراردادهای نفت و گاز: با ارجاع ویژه به کشورهای عراق، نروژ، روسیه و کشورهای نفت‌خیز آفریقایی

بهاره بهزادی [۱]، محمد شمعی [۲*]

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق تجاری اقتصادی بین‌المللی، دانشگاه تهران (پردیس کیش). کیش، ایران.

۲. دانش‌آموخته دکتری حقوق عمومی، دانشگاه علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۳۷۱-۳۵۵

اطلاعات نویسنده مسؤول

کد ارکید: ۰۰۰۹-۰۰۰۷-۳۲۳۷-۳۹۷۸

تلفن: ۹۸۹۱۳۱۶۶۵۲۶۸+

ایمیل: Shamei_shamei@yahoo.com

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۴

تاریخ ویرایش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۰۱

واژگان کلیدی:

عوضین قراردادی، قراردادهای بالادستی نفت و گاز، تعادل اقتصادی، تخصیص ریسک.

چکیده

مفهوم «عوض» هسته بنیادین تعهدات و معیار تفکیک توافق‌های لازم‌الاجرا از وعده‌های اخلاقی است. اگرچه این مفهوم در سنت کامن‌لا رکنی مستقل برای صحت عقد و در نظام‌های رومی‌ژرمنی معادل کارکردی «علت تعهد» تلقی می‌شود، اما کاربست آن در قراردادهای بالادستی نفت و گاز فراتر از مبادلات ساده حقوق خصوصی است. در این صنعت، عوضین در قالب موازنه‌ای پیچیده و مستمر میان تعهدات سرمایه‌گذار خارجی (تأمین سرمایه، انتقال فناوری و پذیرش ریسک) و اعطای حقوق انحصاری اکتشاف، توسعه و بهره‌برداری توسط دولت میزبان تبلور می‌یابد. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و رویکردی تطبیقی، سیر تحول عوضین را از قراردادهای امتیازی سنتی تا مدل‌های مدرن مشارکت در تولید، خدماتی و مجوزمحور با ارجاع ویژه به تجارب نروژ، روسیه، عراق و کشورهای آفریقایی واکاوی می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم عوضین همگام با تقویت حاکمیت دائمی دولت‌ها بر منابع طبیعی، از دریافت صرف بهره مالکانه (رویالتی) به ابزاری چندوجهی شامل مشارکت در سود، مالیات‌های تخصصی، شروط محتوای محلی و مدیریت ریسک‌های ژئوپلیتیکی ارتقا یافته است. بررسی تطبیقی نشانگر آن است که نروژ با مدل مجوز تولید، مالیات ساختارمند و سهم مستقیم دولتی (پتورو)، توانسته میان حداکثرسازی منافع ملی و جذابیت سرمایه‌گذاری توازن برقرار کند؛ درحالی‌که عراق با اصرار بر قراردادهای خدمات فنی و پرداخت کارمزد ثابت، فاقد کارایی لازم در انتقال فناوری و ارتقاء ضریب بازیافت بوده است. در روسیه، عوضین در خدمت اهداف حاکمیتی و راهبردی بازطراحی شده و با محوریت شرکت‌های دولتی اداره می‌شود، اما این امر به کاهش رقابت‌پذیری انجامیده است.

خوانندگان این مجله، اجازه توزیع، ترکیب مجدد، تغییر جزئی و کار روی مقاله حاضر به‌صورت غیرتجاری را دارند.

© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده می‌باشد.

مقدمه

حقوق قراردادها ناظر بر مبادله‌ی کالاها، خدمات و نیز وعده‌های میان طرفین در معاملات تجاری است. مفهوم عوض که هستهٔ اصلی حقوق قراردادهاست، همان عاملی است که تفاوت میان توافق‌های لازم‌الاجرا و وعده‌های ساده را رقم می‌زند. وجود «عوض» تضمین می‌کند که طرفین در ازای تعهدات خود، چیزی با ارزش دریافت می‌کنند و همین امر باعث می‌شود قراردادها الزام‌آور و از نظر قانونی، قابلیت پیگیری داشته باشند. بدون وجود یک «عوض» معتبر، این خطر وجود دارد که توافق‌های صورت‌گرفته، غیرقانونی یا غیرقابل‌اجرا تلقی شوند که این امر، منجر به اختلافات پرهزینه، زیان‌های مالی و لطمه به اعتبار افراد و شرکت‌ها خواهد شد. «عوض» فی‌نفسه و به‌صورت ماهوی مقوله‌ای با ارزش است که توسط یک طرف در قبال قول یا عملکرد طرف دیگر به او داده می‌شود. درواقع، عوض همان «چرایی» و علت یا فلسفه وجودی و پشتوانه‌ی قرارداد است؛ یعنی دلیلی که هر طرف را ترغیب می‌کند تا وارد توافق شود.

در تحلیل حقوقی مدرن، «عوض» تنها یک مبادله‌ی صوری یا شکلی تلقی نمی‌شود؛ بلکه به‌عنوان سازوکاری برای تضمین توازن منافع و تخصیص ریسک میان طرفین قرارداد شناخته می‌شود. در این چارچوب، حقوق قراردادها تلاش می‌کند از طریق الزام به وجود عوض، از ورود طرفین به تعهدات یک‌جانبه، غیرمنصفانه یا فاقد پشتوانه‌ی اقتصادی، جلوگیری کند. نقش تنظیمی مفهوم عوض به‌ویژه در قراردادهای پیچیده و بلندمدت، مانند قراردادهای نفتی و سرمایه‌گذاری، اهمیت دوچندان می‌یابد؛ زیرا چنین قراردادهایی مستلزم تعهدات مستمر، سرمایه‌گذاری کلان و تحمل ریسک‌های بلندمدت هستند. از این منظر، عوض نه‌تنها شرط اعتبار قرارداد، بلکه ابزاری برای حفظ ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و اعتماد متقابل در روابط قراردادی داخلی و بین‌المللی محسوب می‌شود (McKendrick, 2020: 184).

۱- مفهوم عوضین در حقوق قراردادها و کاربست آن در قراردادهای نفتی بین‌المللی

حقوق قراردادها در نظام‌های حقوقی گوناگون، بر اساس مبانی نظری متفاوتی بنا نهاده شده‌اند. یکی از تفاوت‌های مهم میان نظام کامن‌لا و رومی‌ژرمنی (حقوق نوشته)، جایگاه مفهوم «عوض قراردادی» است. این مفهوم که از ارکان اساسی صحت قرارداد در کامن‌لا محسوب می‌شود، در نظام حقوق نوشته، به شکل کلاسیک وجود ندارد؛ بااین‌حال، در قراردادهای نفتی بین‌المللی که در بستر تعامل دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی منعقد می‌شوند، مفهوم عوضین عملا نقشی محوری ایفا می‌کند؛ هرچند ممکن است که ذیل عناوین و قالب‌های متفاوتی ارائه شود (Bashir et al., 2023: 76). در این مقاله، نویسندگان با رویکردی تطبیقی، ابتدا مفهوم عوض را در نظام حقوقی رومی‌ژرمنی و نظام حقوقی کامن‌لا بررسی می‌نمایند و سپس نحوهٔ انتقال و تحول آن را در قراردادهای نفتی، با تمرکز بر نقش دولت، ریسک و سرمایه‌گذاری، تحلیل می‌کنند.

علاوه بر تمایز بنیادین مفهوم «عوض قراردادی» در کامن‌لا و فقدان شکل کلاسیک آن در نظام‌های حقوق نوشته، ادبیات تطبیقی نشان می‌دهد که در بسیاری از نظام‌های حقوقی نوشته، مفهوم علت قرارداد به‌عنوان معادل عملکردی «عوض» به کار می‌رود؛ یعنی همان نقش ایجاد دلیل یا اساس مشروع برای ایجاد تعهدات قراردادی را ایفا می‌کند؛ با این تفاوت که در حقوق نوشته (رومی ژرمنی)، علت قرارداد می‌تواند صرفا دلیل اقتصادی یا مشروعیت یک تعهد باشد، بدون نیاز به تبادل «بهره‌مندی متقابل» که در حقوق نانوشته (کامن‌لا) ملاک است. این تمایز در ادبیات تطبیقی نشان می‌دهد که هرچند عوض و علت قرارداد از منظر تاریخی و عملکردی شباهت‌هایی دارند، ولی نحوهٔ تحقق و انعکاس آن در قراردادهای پیچیدهٔ بین‌المللی، ازجمله قراردادهای نفتی، می‌تواند متفاوت باشد؛ به گونه‌ای که دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی ممکن است به‌جای تکیه بر تبادل ارزش صریح، بر «علت قرارداد» و اهداف سرمایه‌گذاری و ریسک‌پذیری قرارداد تأکید کنند که در تحلیل حقوقی آن‌ها اهمیت دارد. بررسی

[1]- Casua

تطبیقی «علت قرارداد» و «عوض» نشان می‌دهد که این دو مفهوم گرچه نقش مشابهی در مشروعیت‌بخشی به قراردادها دارند، ولی در نظام‌های حقوقی مختلف ازجمله نظام حقوقی کشورهای اروپایی و همچنین در حقوق کامن‌لا به شکل‌های متفاوتی تفسیر و اعمال می‌شوند (Stoyanov, 2016: 259). این امر در تحلیل قراردادهای بین‌المللی پیچیده، مانند قراردادهای نفتی، موضوعی درخور توجه و تأمل است.

۲- مفهوم عوض در حقوق قراردادهای کامن‌لا

در نظام حقوقی کامن‌لا قرارداد، زمانی الزام‌آور است که سه عنصر اساسی داشته باشد: ایجاب، قبول و عوض. در وجه سنتی، عوض به معنای «امری با ارزش حقوقی» است که هر یک از طرفین در قبال تعهد طرف مقابل ارائه می‌دهد. قاعدهٔ مشهور در این نظام بیان می‌دارد که وعده‌ای که بدون عوض داده شود، حتی اگر با قصد الزام‌آور همراه باشد، قابل اجرا در دادگاه نخواهد بود. نکتهٔ اساسی، آن است که عوض الزاما نباید دارای ارزش اقتصادی درخور توجه باشد؛ بلکه کافی است از نظر حقوقی، واقعی و شفاف تلقی شود. دادگاه‌های کامن‌لا به‌طور سنتی وارد ارزیابی برابری یا تعادل اقتصادی عوضین نمی‌شوند.

به بیان دیگر، کمی‌بودن عوض، مانع اعتبار قرارداد نیست و درصورتی‌که عوض وجود داشته باشد، قرارداد معتبر خواهد بود. این ویژگی، سبب شده که عوض نه‌تنها یک ابزار فنی حقوقی، بلکه سازوکاری برای تفکیک وعده‌های اخلاقی از تعهدات حقوقی تلقی شود؛ درنتیجه، عوض در سیستم حقوق کامن‌لا نقشی بنیادین در تعیین حدود مسؤولیت قراردادی ایفا می‌کند. همچنین تحلیل منابع حقوقی نشان می‌دهد که قاعدهٔ عوض در نظام کامن‌لا نه‌فقط به‌عنوان شرط شکلی الزام‌آوربودن قرارداد، بلکه به‌عنوان ابزاری برای تفکیک وعده‌های حقوقی از وعده‌های غیرقانونی یا اخلاقی نیز شناخته می‌شود؛ به این معنا که وجود چیزی با «ارزش حقوقی»، حتی اگر کم‌ارزش باشد، نشان‌دهندهٔ یک بهره‌گیری حقوقی متقابل است که دادگاه‌ها را قادر می‌سازد تا تعهدات واقعی را از تعهدات صرفا اخلاقی یا یک‌طرفه تمیز دهند. بر اساس اصول حقوقی پذیرفته شده در نظام کامن‌لا، اگر تنها یک طرف «عوض» ارائه دهد و طرف مقابل چیزی ندهد، چنین توافقی عموما به‌عنوان یک «وعدهٔ صرف»[1] تلقی می‌شود و قابلیت اجرا نخواهد داشت؛ مگر در موارد خاص مثل قراردادهای بیع رسمی یا تعهدات ضمنی دیگر (Bashir et al., 2023: 81). این ویژگی نشان می‌دهد که قاعدهٔ «عوض» در کامن‌لا بر بهره‌مندی متقابل و تعهد دوطرفه تأکید دارد و این وجه تمایز، یکی از علل پیچیدگی تحلیل قراردادها در مقایسه با نظام‌هایی است که چنین قاعده‌ای ندارند.

۳- جایگاه قرارداد در نظام حقوق نوشته و فقدان عوض

در نقطه‌ی مقابل، نظام‌های حقوق نوشته مانند فرانسه، آلمان و ایران، قرارداد را بر مبنای عناصر متفاوتی معتبر می‌دانند. در این نظام‌ها وجود قصد و رضای طرفین، موضوع معین و مشروع و سبب یا جهت قانونی برای صحت قرارداد، کافی است و مفهوم عوض به‌عنوان یک رکن مستقل وجود ندارد. در حقوق مدنی، قراردادهای بلاعوض مانند هبه یا وقف نیز می‌توانند الزام‌آور باشند؛ بدون آنکه طرف مقابل، عوضی ارائه دهد. در این نظام، آنچه اهمیت دارد ارادهٔ مشترک طرفین و مشروعیت هدف قرارداد است، نه لزوما مبادله‌ی اقتصادی. این تفاوت نظری، در نگاه نخست، مانعی برای انتقال مفهوم عوض به قراردادهای تابع حقوق نوشته به نظر می‌رسد؛ بااین‌حال، در عمل و به‌ویژه در حوزهٔ قراردادهای نفتی بین‌المللی، منطق عوض به گونه‌ای کارکردی و اقتصادی، حتی در نظام‌های حقوق نوشته نیز حضور پررنگی دارد؛ وانگهی، همان‌طور که منابع تطبیقی نشان می‌دهند، نظام‌های حقوق نوشته برخلاف حقوق عرفی (کامن‌لا) به‌طور سنتی، قراردادهایی را که بدون معاوضهٔ ارزش اقتصادی منعقد می‌شوند نیز به‌عنوان «تعهدات الزام‌آور» می‌شناسند و تنظیم می‌کنند؛ زیرا در این نظام‌ها حضور قصد طرفین و مشروعیت عمل (علت قرارداد) به‌جای نیاز به عوض برای صحت قرارداد کافی است و به همین دلیل، قراردادهای بلاعوض مانند هبه یا سایر تعهدات بدون عوض اقتصادی در حقوق نوشته معتبر تلقی می‌شوند. این رویکرد، انعکاس‌دهندهٔ این اصل است که در حقوق نوشته، نبود عوض

[1]- Bare promise

دارای ارزش مادی[1] مانع از اعتبار آن نیست؛ مشروط بر اینکه ارادهٔ طرفین و سایر عناصر قانونی احراز شود و حتی در حقوق نوشتهٔ کشورهای اروپایی نیز اعتبار چنین قراردادهایی با قواعد خاص خود تضمین گردیده است (Garg, 2023: 65).

۴- انتقال مفهوم عوض به قراردادهای نفتی بین‌المللی

قراردادهای نفتی معمولا میان دولت میزبان و شرکت‌های نفتی خارجی منعقد می‌شوند و اغلب دارای ماهیتی بین‌المللی و ترکیبی هستند. بسیاری از این قراردادها یا مستقیما تابع حقوق کامن‌لا (به‌ویژه حقوق انگلستان) هستند یا دست‌کم تحت تأثیر اصول حقوقی و مفاهیم موجود در این نظام تنظیم می‌شوند. در این قراردادها، عوض به شکل کلاسیک خود ظاهر نمی‌شود؛ اما منطق آن کاملا مشهود است. شرکت نفتی، متعهد می‌شود که سرمایه‌گذاری کلان انجام دهد، فناوری و دانش فنی ارائه کند و ریسک‌های فنی، اقتصادی و سیاسی را بپذیرد. در مقابل، دولت میزبان، حقوقی را اعطا می‌کند که از نظر اقتصادی، بسیار ارزشمند است؛ مواردی چون: حق دسترسی و بهره‌برداری از منابع طبیعی نفت و گاز. این مبادله، اگرچه در قالب حقوق قراردادی یا حقوق عمومی تنظیم می‌شود، اما از نظر کارکردی همان نقش عوض را ایفا می‌کند. در قلمرو حقوق نفت و گاز، این منطق معاوضه‌ای به‌ویژه در قالب قراردادهای مشارکت در تولید، به‌روشنی تبیین شده است.

در این نوع قراردادها دولت میزبان، مالکیت منابع طبیعی را حفظ می‌کند؛ اما حق انجام عملیات اکتشاف و تولید را به شرکت نفتی اعطا می‌نماید. شرکت نفتی نیز در مقابل، متعهد به تأمین سرمایه، انتقال فناوری، مدیریت عملیات و پذیرش ریسک‌های مالی و فنی پروژه می‌شود و تنها در صورت موفقیت عملیات، از محل تولید انجام‌شده هزینه‌ها و سود خود را بازیافت می‌کند. این ساختار قراردادی، نشان می‌دهد که حتی در غیاب عوض به معنای سنتی حقوق مدنی، یک مبادله‌ی اقتصادی متوازن و مبتنی بر تعهدات متقابل شکل می‌گیرد که از نظر کارکردی با مفهوم عوض در حقوق قراردادها قیاس‌پذیر است (Dirani & Ponomarenko, 2021: 12).

۵- سیر تحول مفهوم عوضین در قراردادهای نفتی

مفهوم عوضین در قراردادهای نفتی یکی از نخستین ابزارهای مالیاتی و مشارکتی برای استفاده از منابع زیرزمینی بوده است. در قراردادهای امتیازی اولیه، شرکت سرمایه‌گذار در ازای دریافت حق استخراج و فروش نفت، متعهد می‌شد تا درصدی مشخص از نفت تولیدی یا ارزش آن را به دولت میزبان به‌عنوان عوض پرداخت کند (شمعی، ۱۳۹۵: ۴۷). مبنای این پرداخت معمولا بر اساس میزان تولید سنجیده می‌شد و نوعی حق بهره‌برداری به شمار می‌آمد. در سال‌های بعد و با افزایش ملی‌گرایی و تقویت حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی خود، مفهوم عوضین هم دستخوش تغییر شد. قراردادهای نفتی منعقده دیگر به پرداخت درصدی از نفت محدود نبودند؛ بلکه دولت‌ها کوشیدند تا با اعمال ابزارهای قراردادی پیچیده‌تر، سهم بیشتری از منافع نفتی را برای خود حفظ کنند (امانی، ۱۳۸۹، ۷۷). در بسیاری از نظام‌های قراردادی مدرن، عوضین به‌عنوان اولین منبع درآمد دولت در قراردادهای مشارکتی و مالیاتی باقی مانده است؛ اما در کنار آن، بخش‌های دیگری مانند مالیات بر سود، مشارکت در سود تولید و سهم دولت از «سود نفت» نیز اضافه گردیده است (Pereira, 2025: 17).

در کنار عوضین مالی و غیرمالی تعریف‌شده در قراردادهای نفتی، نحوهٔ اجرا و پایش این عوضین، نقش تعیین‌کننده‌ای در میزان تحقق اهداف مدنظر دولت‌ها ایفا می‌کند. تجربهٔ بسیاری از کشورهای نفت‌خیز نشان می‌دهد که حتی در مواردی که چهارچوب قراردادی از نظر طراحی، جامع و متوازن به نظر می‌رسد، ضعف در سازوکارهای اجرایی، نظارتی و نهادی می‌تواند منجر به شکاف میان تعهدات قراردادی و نتایج عملی شود. از این منظر، عوضین صرفا مفهومی حقوقی یا مالی نیست؛ بلکه به‌شدت متأثر از کیفیت حکمرانی و ظرفیت نهادی کشور میزبان است (Mirhaj et al., 2025: 341).

یکی از چالش‌های مهم در این زمینه، عدم تقارن اطلاعاتی میان دولت‌ها و شرکت‌های نفتی است که می‌تواند موقعیت چانه‌زنی دولت را در فرایند مذاکره و اجرای قرارداد تضعیف کند. در چنین شرایطی، شرکت‌های بین‌المللی، ممکن است با

[1]- Gratuitous Nature

بهره‌گیری از پیچیدگی‌های فنی و حقوقی قراردادها، از تحقق کامل برخی عوضین غیرمالی، مانند انتقال فناوری یا توسعه‌ی توان داخلی، اجتناب کنند. تقویت نهادهای تخصصی، استفاده از مشاوران مستقل و افزایش شفافیت اطلاعاتی می‌تواند تا حد زیادی این چالش را کاهش دهد. علاوه بر این، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری سیاست‌ها نقش مهمی در اثربخشی نظام عوضین ایفا می‌کند. تغییرات مکرر در قوانین مالیاتی یا بازنگری‌های ناگهانی در مفاد قراردادها، اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت منافع بیشتری برای دولت ایجاد کند، اما در بلندمدت می‌تواند جذابیت سرمایه‌گذاری و کیفیت پروژه‌ها را کاهش دهد. بنابراین، طراحی نظام عوضین کارآمد، مستلزم ایجاد توازن میان حداکثرسازی منافع ملی، حفظ انگیزهٔ سرمایه‌گذاران و تضمین پایداری توسعه‌ی صنعت نفت است (Chatham House, 2016: 23).

در قراردادهای مشارکت در تولید که از دهه‌ی ۱۹۶۰ گسترش یافت، شرکت خارجی ابتدا هزینه‌های اکتشاف و توسعه را از سهم نفت خود باز پس می‌گیرد و سپس بخش باقی‌ماندهٔ تولید، میان دولت و شرکت، تقسیم می‌شود. در این چارچوب، عوضین به‌عنوان بخش پایه‌ای از سهم دولت در تولید لحاظ می‌شود و معمولا قبل از تخصیص این سهم، هزینه‌ها و سود شرکت سرمایه‌گذار خارجی کسر می‌گردد. با پیشرفت مذاکرات و افزایش تجربه‌ی کشورهای تولیدکننده، نرخ و نحوهٔ محاسبه‌ی عوضین نیز متنوع شده است؛ در برخی از کشورها عوض به‌صورت درصد ثابت بر پایه‌ی حجم تولید تعیین می‌شود و در برخی دیگر با توجه به ارزش فروش نفت یا حتی با نرخ‌های شناور، برحسب قیمت جهانی تعیین می‌گردد. همچنین در برخی سیستم‌های مدرن تولید و فروش نفت و گاز، دولت‌ها از ابزارهای مالیاتی و سهم مشارکت در پروژه‌ها استفاده می‌کنند تا سود و تضمین بیشتری دریافت کنند (Boadway & Keen, 2009: 48).

در قراردادهای نفتی بین‌المللی، عوضین به تعهدات متقابل دولت میزبان و شرکت نفتی خارجی اطلاق می‌شود. دولت میزبان با اعطای حقوق اکتشاف و بهره‌برداری از منابع طبیعی، امکان فعالیت اقتصادی را برای سرمایه‌گذار فراهم می‌کند و در مقابل، شرکت نفتی، متعهد به تأمین سرمایه، انتقال فناوری، مدیریت عملیات و خطرپذیری‌های فنی و مالی می‌شود. این تعادل اقتصادی و حقوقی، مبنای رضایت طرفین و اعتبار قرارداد است. در حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی، هرگونه اقدام دولت که این تعادل را به‌طور اساسی بر هم زند، ازجمله تغییرات ناگهانی مقررات، افزایش شدید مالیات یا ملی‌سازی، می‌تواند به‌عنوان نقض تعهدات قراردادی یا معاهده‌ای تلقی شود و زمینه‌ساز طرح دعوی گردد (Howse, 2011: 6).

در صنعت نفت و گاز، قراردادها تنها یک مبادله‌ی ساده نیستند؛ بلکه ابزارهایی برای مدیریت ریسک‌های کلان، توزیع ثروت ملی و تضمین امنیت[1] انرژی محسوب می‌شوند (Smith et al., 2020: 237). مفهوم «عوضین» در این حوزه به دلایلی چند، حیاتی است. قراردادهای نفتی به‌ویژه در مراحل اکتشاف با عدم قطعیت بالایی همراه هستند. عوضین در اینجا به معنای مبادله‌ی سرمایه و تکنولوژی از سوی شرکت نفتی با حق دسترسی به منابع و پاداش اقتصادی از سوی دولت میزبان است (Tordo, 2007: 91). بدون شفافیت در عوضین، توزیع ریسک در صورت عدم اکتشاف نفت یا سقوط ناگهانی قیمت‌ها دچار بحران می‌شود. قراردادهای نفتی، بلندمدت و معمولا ۲۰ تا ۳۰ ساله هستند. مفهوم عوضین در این قراردادها پویاست. دکترین حقوقی بین‌المللی بر این باور است که اگر شرایط محیطی (مثل تغییرات شدید مالیاتی یا نوسانات بازار). تعادل میان عوضین را بر هم زند، باید سازوکاری برای بازگرداندن این تعادل وجود داشته باشد تا قرارداد پابرجا بماند (Duval et al., 2009: 128). دولت‌ها اغلب تمایل دارند با تغییر قوانین داخلی، سهم خود را از قرارداد (عوض) افزایش دهند. مفهوم عوضین در اینجا به‌عنوان سپری برای شرکت‌های بین‌المللی عمل می‌کند. آن‌ها با استناد به اینکه «عوض» آن‌ها در برابر

[1]- Production Sharing Agreements (PSA)

قرارداد مشارکت در تولید قراردادی است که در آن دولت میزبان مالک منابع نفتی باقی می‌ماند و شرکت خارجی هزینه‌های اکتشاف و توسعه را تقبل می‌کند و در صورت تولید، نفت استخراج‌شده بین طرفین طبق فرمول قراردادی تقسیم می‌شود.

خدمات ارائه‌شده باید ثابت بماند، از شروط تثبیت[1] استفاده می‌کنند تا از تغییر یک‌جانبهٔ قرارداد توسط دولت‌ها جلوگیری کنند (Cameron, 2010: 194). درواقع، این شروط، تضمین می‌کنند که ارزش اقتصادی عوضین در طول عمر طولانی قرارداد، دستخوش رفتارهای سیاسی دولت‌ها نگردد. در صورت فسخ قرارداد یا ملی‌سازی پروژه‌ها، دادگاه‌های داوری مانند مرجع داوری ایکسید بر اساس ارزش عوضین مبادله‌شده و انتظارات مشروع طرفین، میزان خسارت را تعیین می‌کنند. اگر عوضین به‌دقت تعریف نشده باشند، محاسبه‌ی «خسارت عدم‌النفع» یا «هزینه‌های غرق‌شده» غیرممکن خواهد بود (Vinter rt al. 2006: 163). در قراردادهای نفتی، این مفهوم به‌شدت با بحث عوضین، گره خورده است.

۶- تحلیل تطبیقی عوضین در قراردادهای نفتی برخی از کشورهای جهان

قراردادهای نفتی یکی از ابزارهای حقوقی و اقتصادی شاخص دولت‌ها به جهت بهره‌برداری از منابع طبیعی هستند و نقشی محوری در تعیین نحوهٔ توزیع منافع حاصل‌شده میان دولت‌های میزبان و شرکت‌های نفتی ایفا می‌کنند. در این میان، «عوضین قرارداد» به‌عنوان شالودهٔ اصلی تعهدات متقابل طرفین، جایگاهی بنیادین در ساختار این قراردادها دارد؛ به گونه‌ای که نوع، میزان و نحوهٔ پرداخت عوضین، بازتاب‌دهندهٔ سیاست‌های کلان اقتصادی، سطح توسعه‌ی نهادی، میزان ریسک‌پذیری و نگرش هر کشور نسبت به حاکمیت بر منابع طبیعی خود است (Tordo, 2007: 91).

با توجه به ماهیت سرمایه‌بر، پرریسک و بلندمدت فعالیت‌های نفتی، کشورها مدل‌های متنوعی از قراردادهای نفتی را طراحی کرده‌اند که هر یک سازوکار خاصی برای تعیین عوضین پیش‌بینی می‌کند. به صورتی که پیش‌تر ذکر گردید، این عوضین ممکن است در قالب سهمی از تولید، پرداخت‌های مالی ثابت یا متغیر، مالیات‌ها، حق‌الامتیازها، کارمزد خدمات یا ترکیبی از این عناصر نمود یابند. تفاوت در ساختار این عوضین، شاخصی برای میزان جذابیت قرارداد از دید سرمایه‌گذاران خارجی است و درعین‌حال سهم دولت از منافع اقتصادی، کنترل بر منابع و میزان انتقال ریسک را نیز تعیین می‌کند (Johnston, 20003: 215).

بر این اساس، تحلیل تطبیقی عوضین در قراردادهای نفتی کشورهای مختلف جهان، مبنایی است برای تشخیص الگوهای موفق، نقاط ضعف و قوت نظام‌های قراردادی و همچنین داشتن تصویری واضح‌تر از پیوند میان ساختار حقوقی قراردادها و شرایط سیاسی‌اقتصادی کشورها. بررسی تجربه‌ی کشورهای دارای رویکردهای متفاوت در قبال مقوله‌ی عوضین چون قراردادهای مبتنی بر مجوز و مالیات، قراردادهای مشارکت در تولید و قراردادهای خدماتی، نشان می‌دهد که هیچ الگوی واحدی برای تنظیم عوضین وجود ندارد و هر کشور متناسب با منافع ملی، شرایط بازار و توان چانه‌زنی خود نسبت به ایجاد یک سازوکار خاص اقدام نموده است. در ادامه با رویکردی تطبیقی به بررسی و تحلیل این تفاوت‌ها پرداخته می‌شود و چارچوبی مفهومی برای ارزیابی عوضین در قراردادهای نفتی بیان می‌گردد.[3]

۶-۱- نروژ

در نظام قراردادهای نفتی نروژ، عوضین قراردادی به‌صورت سهم و تعهداتی تعریف می‌شود که دولت و شرکت‌های سرمایه‌گذار از درآمد نفت حاصل می‌کنند. این نظام برخلاف مدل‌هایی مثل بیع متقابل[4] یا خرید خدمت است که در برخی کشورها مانند ایران مورد استفاده بوده و مبتنی بر صدور مجوزهای تولید، نظام مالیاتی خاص و مشارکت مستقیم دولت در پروژه‌هاست. ازآنجایی‌که مالکیت دولت بر منابع نفتی، مسأله‌ای بدیهی است، مبانی نظام نفتی نروژ این است که تمامی ذخایر نفت و گاز در حوزهٔ مرزهای این کشور، متعلق به

---

[1]- Stabilization Clauses

[2] – هزینه‌های غرق‌شده در اصطلاح اقتصادی و حقوقی، به هزینه‌هایی گفته می‌شود که قبلا پرداخت شده‌اند و تحت هیچ شرایطی و حتی با رهاکردن پروژه، قابل بازگشت یا بازیابی نیستند.

[3]- UNCTAD. (2019). Investment policy framework for sustainable development: Special update on extractive industries. United Nations Conference on Trade and Development.
https://unctad.org/system/files/official-document/diaepcb2019d1_en.pdf

[4]- Buy-Back

دولت است و شرکت‌ها تنها با مجوز تولید می‌توانند عملیات اکتشاف و استخراج انجام دهند. این مجوزها که از سوی دولت در قالب دوره‌ای مناقصه و اعلام علاقه‌مندی اعطا می‌شوند، به شرکت‌ها حقوق انحصاری برای فعالیت در منطقهٔ استخراج می‌دهند و چارچوب کلی تعهدات اقتصادی و فنی را تعیین می‌کنند. به‌کارگیری این راهکار به دولت اجازه می‌دهد که بر مالکیت منابع نفتی و تعیین شرایط اقتصادی کنترل داشته باشد و این رویکرد در مقابل قراردادهای امتیازی قرار می‌گیرد که بخش بزرگی از مالکیت عملیاتی به شرکت خارجی منتقل می‌شود (Bindemann, 1999: 37).

مورد دیگری که باید بدان اشاره شود، صدور مجوز تولید به‌جای انعقاد قراردادهای مشارکتی یا بیع متقابل است. در سیستم حقوقی نروژ قراردادهایی مثل بیع متقابل یا قرارداد خرید خدمت به‌طورکلی کاربرد ندارند و اصولا مدل قراردادی نفتی از نوع مجوز تولید است. در این مدل، شرکت‌های نفتی برای فعالیت در محدوده‌های مشخص، مجوز تولید دریافت می‌کنند. این مجوزها بخشی از حقوق مالکانهٔ دولت را حفظ می‌کنند و حقوق تولید نفت را به شرکت می‌دهند؛ اما مالکیت کلی منابع نزد دولت باقی می‌ماند. پس از صدور مجوز، شرکت‌ها باید توافق‌نامه‌های مشخصی با دولت امضا کنند که شرایط مشارکت دولت، سرمایه‌گذاری، هزینه‌ها و سهم دولت از تولید را تعیین می‌کند. این مدل دارای تفاوت کلیدی با مدل‌های قراردادی دیگر (مثلا بیع متقابل یا قرارداد خدماتی) است که در آن‌ها شرکت خارجی، ممکن است حتی در مواردی نقش مالکیت جزئی یا کامل بر عملیات را داشته باشد (Dośpiał-Borysiak, 2017: 104).

در نظام نفتی نروژ، درآمد دولت از صنعت نفت و سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی یا داخلی در این حوزه به سه طریق عمده است: در مرتبهٔ نخست، تعیین نظام مالیاتی ویژهٔ بخش نفت قرار دارد. در این سیستم، شرکت‌ها علاوه بر مالیات شرکت‌های عادی (حدود ۲۲ درصد)، مالیات خاص بخش نفت را نیز می‌پردازند و مجموع این دو به رقمی نزدیک ۷۸ درصد از سود حاشیه‌ای می‌رسد. این مقدار، نشان‌دهندهٔ سهم شایان توجه دولت از سود تولید نفت است. هدف از وضع این مالیات بسیار سنگین اما ساختارمند این است که دولت سهم حداکثری از سود عملیات نفتی را در بلندمدت حفظ کند و درعین‌حال پروژه‌ها هم برای سرمایه‌گذار سوددهی داشته باشد. در مرتبهٔ دوم، مقوله‌ی سهم مستقیم دولت قرار دارد که یکی از مهم‌ترین الگوهای تعیین «عوضین» در نروژ به حساب می‌آید. در این مدل، دولت به‌طور مستقیم در مجوزهای تولید، سرمایه‌گذاری می‌کند و سهمی از تولید و درآمد دارد. این سهم در قالب یک شرکت دولتی به نام پتورو[2] مدیریت می‌شود که دارایی بخش دولتی در صدها حوزهٔ نفت و گاز را نمایندگی می‌کند. این مدل به دولت اجازه می‌دهد که نه‌تنها از طریق مالیات بلکه از راه سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری از میادین نیز به‌طور مستقیم سود کسب کند.

به بیان دیگر، دولت هم سرمایه‌گذار است و هم شریک در درآمد. این رویه در مقابل قراردادهایی قرار می‌گیرد که دولت در آن‌ها تنها به‌عنوان یک ناظر یا دریافت‌کنندهٔ مالیات عمل می‌کند. درنهایت و در مرتبه‌ی سوم به حق بهرهٔ مالکانه قدیم می‌رسیم. حق بهرهٔ مالکانه به معنای سهم ثابت دولت از تولید نفت است. در دهه‌های ۷۰ تا ۹۰ میلادی شرکت‌های نفتی سرمایه‌گذار، موظف بودند تا درصدی ثابت از مقدار نفت یا ارزش نفت تولیدی را به‌صورت مستقیم به دولت پرداخت کنند، صرف‌نظر از اینکه پروژه سودآور بوده یا نه. به بیان دیگر، حتی اگر هزینه‌ها بالا بود، قیمت نفت افت می‌کرد و یا پروژه عملا سودآوری نداشت، این مبلغ باید به دولت پرداخت می‌شد. در دهه‌های گذشته، حق‌الامتیاز تولید نفت در نروژ اعمال می‌شد؛ اما این نظام درنهایت در اوایل سال ۲۰۰۰ حذف شد و ساختار مالیاتی موصوف، جایگزین آن گردید. حذف این امتیاز، نشان‌دهندهٔ تجربه‌ی نروژ در یافتن یک تعادل بهتر میان درآمد دولت و جذابیت برای سرمایه‌گذار است؛ حق‌الامتیاز مستقیم، ممکن بود سرمایه‌گذاران را از فعالیت منصرف کند و تصمیم دولت نروژ در حذف آن، نشان‌دهندهٔ استفاده از سازوکارهای

[1]- SDFI (State's Direct Financial Interest)
[2]- Petoro

مالیاتی به‌عنوان ابزار سیاست‌گذاری بوده است (Osmundsen et al., 2014: 11).

حال این پرسش به ذهن متبادر می‌شود: دلیل انتخاب این سیستم خاص از عوضین قراردادی چیست؟ در گام نخست، حفظ مالکیت ملی، بهره‌وری اقتصادی و سود دولت، شایان توجه است. نظام مجوز تولید باعث می‌شود دولت، مالک اصلی منابع باشد؛ ولی از تجربه‌ی سرمایه‌گذاران حرفه‌ای صنعت بهره ببرد؛ ضمن اینکه سهم دولت، هم در سیستم مالیات و هم در بحث سهم مستقیم دولت، حفظ شود. تشویق سرمایه‌گذاری و پایدارسازی بازار، دلیل بعدی است. مدل مالیاتی متعادل و سیستم مجوزها باعث می‌شود سرمایه‌گذار بداند با وجود مالیات بالا، سوددهی پروژه قابل پیش‌بینی و بلندمدت است و این به دلیل قابلیت کسر هزینه‌ها و نظامی است که تنها از سود واقعی مالیات کسر می‌کند.

در گام بعدی، شفافیت و ثبات قرار می‌گیرد. نظام نفتی نروژ بسیار شفاف و با قوانین مشخص در حوزهٔ نفت و مالیات است و تلاش دارد رویه‌های ثابت حقوقی و مالی ارائه دهد تا پیچیدگی‌های احتمالی کاهش یابد. در گام آخر می‌توان به رشد صنعت داخلی و ایجاد ارزش افزودهٔ ملی با مشارکت مستقیم دولت و حضور شرکت‌های داخلی تحت کنترل دولت اشاره نمود. با در پیش‌گرفتن چنین رویه‌ای، نروژ توانسته صنعت نفت و گاز خود را توسعه دهد و از وابستگی کامل به شرکت‌های خارجی جلوگیری کند. این مدل باعث شده تا بخش خدمات انرژی و نفتی داخلی نیز تقویت شود و اشتغال و فناوری، توسعه یابد. از دیدگاه مقایسه‌ای می‌توان گفت که انتخاب مجوز تولید همراه با نظام مالیاتی قوی و مشارکت دولت به دلیل توانایی ترکیب حداکثر سهم دولت از منابع با حفظ جذابیت اقتصادی برای سرمایه‌گذاران است؛ درحالی‌که مدل‌هایی چون بیع متقابل ممکن است در کشورهایی با محدودیت‌های قانونی یا سیاسی انتخاب شوند؛ اما سطح منافع دولت می‌تواند پایین‌تر یا پردردسرتر باشد (Okoli, 2012: 284).

۲-۶- عراق

نظام نفتی عراق به‌عنوان یکی از سیستم‌های قدمت‌دار و پیچیدهٔ استخراج نفت در خاورمیانه، همواره تحت تأثیر تحولات سیاسی، امنیتی و اقتصادی ادامه‌دار بوده است. پس از سقوط دیکتاتوری صدام در سال ۲۰۰۳ و تغییر ساختار حاکمیتی این کشور، دولت عراق با هدف بازسازی صنعت نفت و افزایش سریع ظرفیت تولید، رویکرد جدیدی در جذب سرمایه و فناوری خارجی در پیش گرفت. در این رویکرد جدید، با توجه به شرایط موجود مدل قراردادهای خدمات فنی[1] به‌عنوان رویکرد غالب در توسعه‌ی میادین نفت و گاز این کشور انتخاب شد. بر اساس این مدل، حفظ مالکیت کامل دولت بر منابع ملی مورد تأکید است و شرکت‌های سرمایه‌گذار بین‌المللی تنها به‌عنوان پیمانکاران اجرایی در پروژه‌ها وارد می‌شوند. چارچوب حقوقی و نهادی صنعت نفت عراق اگرچه در ظاهر مبتنی بر اصل حاکمیت ملی بر منابع طبیعی است، اما در عمل با چالش‌های متعددی دست‌وپنجه نرم می‌کند. نبود قوانین جامع در حوزهٔ نفت و گاز، اختلاف‌نظر میان دولت مرکزی و اقلیم کردستان و نیز وجود نهادهای تصمیم‌گیرندهٔ موازی (مشتمل بر وزارت نفت، شرکت‌های ملی نفت و نهادهای نظارتی) موجب شده است که ثبات حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری قراردادها در سطح مطلوبی نباشد. سرمایه‌گذاران خارجی به دلیل وجود شرایط ناپایدار سیاسی و امنیتی با چالش‌های حقوقی و سیاسی درخور توجهی مواجه هستند که در برخی موارد به تأخیر در اجرای پروژه‌ها یا بازنگری در مفاد قراردادها منجر شده است.

از منظر مالی و اقتصادی، سیستم قراردادهای خدماتی عراق مبتنی بر پرداخت کارمزد ثابت به ازای هر بشکه نفت تولیدشده است. این کارمزد در اغلب موارد، ماهیتی مستقل از قیمت جهانی نفت دارد؛ ضمن اینکه هزینه‌های سرمایه‌ای و عملیاتی شرکت‌های پیمانکار نیز از محل درآمدهای نفتی بازپرداخت می‌گردد. وجود چنین ساختاری به‌رغم ایجاد کنترل بیشتر دولت بر درآمدهای نفتی و کاهش تعهدات بلندمدت، از منظر اقتصادی، انعطاف‌پذیری کمتری نسبت به مدل‌هایی نظیر مشارکت در تولید یا صدور مجوز تولید دارد. بدیهی است که

[1]- Technical Service Contracts

در پیش‌گرفتن چنین رویه‌ای، انگیزهٔ شرکت‌های بین‌المللی برای بهینه‌سازی هزینه‌ها، افزایش ضریب بازیافت و سرمایه‌گذاری بلندمدت برای استفاده از فناوری‌های پیشرفته‌تر را محدود خواهد کرد.

از بعد اقتصادی و ایجاد شفافیت، صنعت نفت عراق طی سال‌های اخیر تلاش‌هایی در جهت بهبود گزارش‌دهی مالی، ایجاد شفافیت مالی در صنایع استخراجی و ارتقاء نظارت بر درآمدهای نفتی انجام داده است؛ بااین‌حال، چالش‌هایی نظیر ضعف زیرساخت‌های نهادی، فساد اداری و محدودیت‌های نظارتی، همواره شفاف‌سازی در توزیع درآمدها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این شرایط موجب می‌شود که تخصیص درآمدهای نفتی به بخش‌های مولد اقتصاد، ازجمله زیرساخت‌ها، آموزش و توسعه‌ی صنعتی، با محدودیت مواجه باشد. به بیان دیگر، مقدار درآمدهای نفتی و شیوهٔ هزینه‌کرد آن‌ها در زیرساخت‌های کشور همواره مبهم و تحت تأثیر عوامل سیاسی، فساد گسترده و نبود نظارت است (Ross, 2015: 247).

از موارد شایان توجه دیگر، می‌توان به نقش پررنگ دولت و شرکت‌های وابسته به شرکت ملی نفتی عراق در مدیریت عملیات بالادستی و صادرات اشاره نمود. شرکت بازاریابی نفت عراق[1] نهاد انحصاری و صد البته دولتی در صادرات نفت خام این کشور است که کنترل کامل فروش و بازاریابی نفت را در اختیار دارد. این شرکت به دولت امکان می‌دهد تا به‌صورت مستقیم و متمرکز بر درآمدهای ارزی مدیریت داشته باشد. وجود شرکت‌های نفتی دولتی چون شرکت نفت جنوب و شرکت نفت شمال که مسؤولیت مستقیم توسعه و بهره‌برداری از میادین اصلی در شمال و جنوب این کشور را بر عهده دارند، به‌رغم اینکه با هدف متمرکز ساختن اهداف حاکمیتی و سیاسی دولت همخوان شکل گرفته‌اند، در عمل، منجر به کاهش رقابت‌پذیری و کندی فرایند تصمیم‌گیری شده‌اند (Tordo et al., 2011: 63).

توسعه‌ی صنعت نفت و ایجاد ارزش افزودهٔ ملی، موردی است که نظام نفتی عراق نتوانسته در آن موفقیت چشمگیری به دست بیاورد. اگرچه قراردادهای خدماتی بین این کشور و شرکت‌های خارجی به‌صورت معمول دارای الزاماتی دال بر استفاده از نیروی کار محلی و خدمات داخلی است، اما نقش شرکت‌های عراقی در صنعت نفت این کشور همچنان محدود است. ضعف زیرساخت‌ها، کمبود نیروی انسانی متخصص و نبود سیاست‌گذاری منسجم برای آموزش و انتقال فناوری، موجب شده است که وابستگی به شرکت‌های خارجی در حوزه‌های فنی، مهندسی و خدمات پیشرفته همچنان بالا بماند و در مقابل، فرصت‌های بالقوهٔ اشتغال‌زایی و توسعه‌ی فناوری بومی، نادیده گرفته شوند.

از منظر تطبیقی، می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که انتخاب مدل قراردادهای خدمات فنی در عراق بیش از آنکه مبتنی بر ملاحظات اقتصادی بلندمدت باشد، تحت تأثیر شرایط سیاسی، امنیتی و حساسیت‌های اجتماعی نسبت به مالکیت منابع طبیعی قرار داشته است. آنچه این مدل در عمل فراهم کرده، امکان افزایش سریع تولید و بازگشت عراق به جایگاه یکی از تولیدکنندگان اصلی نفت جهان بوده است. در نقطه‌ی مقابل، ایجاد جذابیت اقتصادی کمتر برای سرمایه‌گذاران خارجی و ظرفیت محدود برای توسعه‌ی پایدار صنعت داخلی از نقاط ضعف اصلی آن به شمار می‌رود. در مقایسه با نظام‌هایی نظیر مجوز تولید با نظام مالیاتی قوی و مشارکت فعال دولت، مدل عراق به‌رغم تضمین سهم دولت به‌عنوان حاکمیت، از منظر کارایی اقتصادی، انتقال دانش و ایجاد ارزش افزودهٔ ملی، بسیار ضعیف عمل کرده است (Tordo, 2007: 91).

گفتنی است تجربهٔ عراق مؤید این مسأله است که تمرکز صرف بر حفظ مالکیت دولتی بدون طراحی سازوکارهای مؤثر برای جذب سرمایه، انتقال فناوری و تقویت صنعت داخلی، آورده‌ای برای تحقق توسعه‌ی پایدار در بخش نفت و گاز نخواهد داشت. اصلاح چارچوب حقوقی، افزایش شفافیت، بازنگری در نظام مالی قراردادها و تعریف نقش فعال‌تر برای

[1]- SOMO
[2]- United Nations Conference on Trade and Development. (2014). World investment report: Investing in SDGs. United Nations. https://unctad.org/publication/world-investment-report-2014

شرکت‌های داخلی می‌تواند زمینه‌ساز بهبود عملکرد این بخش و کاهش وابستگی بلندمدت به شرکت‌های خارجی باشد. چنین اصلاحاتی به عراق امکان خواهد داد تا علاوه بر بهره‌برداری از منابع عظیم نفتی، از صنعت نفت به‌عنوان اهرمی برای توسعه‌ی اقتصادی، اشتغال‌زایی و ارتقاء توان فناورانه ملی استفاده نماید (Gelb et al., 2012: 18).

۳-۶- روسیه

نظام حاکم بر قراردادهای نفتی روسیه به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین دارندگان ذخایر نفتی در جهان، بر پایه‌ی حفظ حاکمیت دولت بر منابع طبیعی استوار است. دولت همواره به دنبال اعمال کنترل گسترده و حداکثری بر عوضین اقتصادی، مالی و راهبردی حاصل از بهره‌برداری از این منابع بوده است. بر این اساس، دولت روسیه تلاش کرده تا از طریق طراحی و تدوین ترکیبی از نظام‌های قراردادی، مالیاتی و نهادی، حداکثر منافع ملی را از توسعه‌ی میادین نفتی تضمین نماید. عوضین قراردادهای نفتی در روسیه علاوه بر درآمدهای مستقیم مالی نظیر مالیات‌ها، عوارض و حق امتیازها مشتمل بر انتقال فناوری، توانمندسازی شرکت‌های داخلی، توسعه‌ی زیرساخت‌ها و تحقق اهداف ژئوپلیتیکی است (Rutland, 2008: 297).

هم‌زمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهۀ ۱۹۹۰ میلادی، روسیه برای احیای صنعت نفت و گاز خود چاره‌ای جز جذب سرمایه و فناوری خارجی نداشت. مقارن با این دوره، قراردادهای مشارکت در تولید به‌عنوان اصلی‌ترین رویکرد همکاری با شرکت‌های بین‌المللی توسط این کشور مورد استفاده قرار گرفتند. به‌موجب این قراردادها عوض شرکت‌های سرمایه‌گذار خارجی مشتمل بر دریافت سهمی از نفت تولیدی پس از کسر هزینه‌ها بود؛ درعین‌حال، عوض دولت به‌موجب دریافت سهم تولید، مالیات‌ها و کنترل حقوقی بر منابع محقق می‌شد؛ بااین‌حال، تجربه‌ی اجرایی این قراردادها، به‌ویژه در پروژه‌هایی نظیر ساخالین، مؤید این مسأله بود که دولت، سطح عوضین دریافتی را متناسب با ارزش راهبردی منابع نمی‌دیده است؛ درنتیجه، در اوایل سال ۲۰۰۰ و هم‌زمان با تقویت جایگاه دولت مرکزی، سیاست‌گذاری روسیه در حوزۀ انرژی به بازنگری در مدل‌های قراردادی و افزایش سهم دولت از عوضین متمایل گردید. در این دوره، قراردادهای مشارکت در تولید در عمل حذف شدند و نظام صدور مجوز برای استخراج منابع نفتی همراه با مالیات‌های سنگین و نقش محوری شرکت‌های دولتی و شبه‌دولتی جایگزین شدند. بر اساس مدل جدید، عوض اصلی شرکت‌های نفتی صرف‌نظر از داخلی و خارجی بودنشان، دسترسی به مجوز تولید و امکان بهره‌برداری از میادین بود؛ درحالی‌که دولت با ایجاد طیف متنوعی از مالیات‌ها چون مالیات استخراج منابع معدنی، مالیات بر صادرات و مالیات بر سود شرکت‌ها، عوض خود را محقق می‌نمود (Sim, 2008: 142).

از منظر مالی، طراحی عوضین در قراردادهای نفتی روسیه به گونه‌ای بوده است که سهم دولت از درآمدهای حاصل از تولید نفت در بالاترین سطح ممکن باقی بماند. نظام مالیاتی روسیه توانسته در دوره‌های افزایش قیمت نفت، بخش قابل‌توجهی از عواید حاصل را به بودجه‌ی عمومی منتقل کند. این درآمدها خاستگاه اصلی تأمین مالی دولت، تثبیت اقتصادی و ایجاد صندوق‌های ثروت ملی بوده است؛ بااین‌حال، وجود پیچیدگی در این نظام مالیاتی و همچنین درخواست مالیات‌های سنگین در برخی موارد، عامل کاهش انگیزه برای سرمایه‌گذاران خارجی بوده است که به‌صورت اخص می‌توان به میادین پرهزینه یا میادین واقع در نقاط سخت جغرافیایی نظیر قطب شمال اشاره نمود (Kryukov & Moe, 2007: 352).

یکی از عوضین مهم غیرمالی مدنظر دولت روسیه، مرتبط با حوزۀ انتقال فناوری و توسعه‌ی توان داخلی است. تقویت شرکت‌های بومی و کاهش وابستگی به شرکت‌های خارجی یکی از اهداف اصلی دولت روسیه بوده است. شرکت‌هایی نظیر روسنفت و گازپروم[1] به‌عنوان بازوهای اصلی دولت، نه‌تنها مسؤول بهره‌برداری از بخش عمده‌ای از میادین هستند، بلکه نقش محوری در جذب و بومی‌سازی فناوری‌های پیشرفته ایفا می‌کنند. در قراردادهای منعقده با شرکت‌های خارجی، الزام به انتقال دانش فنی، استفاده از تجهیزات ساخت داخل و مشارکت

[1]- Gazprom and Rosneft

با شرکت‌های روسی به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از عوض قراردادها در نظر گرفته شده است. این سیاست اگرچه در ظاهر به هدف تقویت ظرفیت‌های داخلی تدوین شده، اما در برخی موارد، موجب کاهش کارایی و افزایش هزینه‌های پروژه‌ها شده است (Gustafson, 2012: 264).

نقش دولت در تعیین عوضین قراردادهای نفتی روسیه بسیار پررنگ و متمرکز توصیف شده است. دولت نه‌تنها از طریق مالکیت یا کنترل سهام شرکت‌های بزرگ نفتی، بلکه از طریق تنظیم مقررات، سیاست‌گذاری مالی و نظارت مستقیم بر صادرات انرژی، بر جریان منافع حاصل از صنعت نفت و گاز کنترلش را اعمال می‌کند. صادرات نفت و گاز به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی سیاست خارجی روسیه تلقی می‌شود و عوضین حاصل از قراردادهای انرژی در بسیاری موارد فراتر از منافع صرفا اقتصادی بوده و اهداف ژئوپلیتیکی و امنیتی را نیز پوشش می‌دهد؛ بااین‌حال، این سطح از مداخله‌ی دولت، پیامدهایی ناخوشایندی به دنبال داشته است. کاهش رقابت‌پذیری، محدود شدن حضور شرکت‌های مستقل و خصوصی و افزایش ریسک‌های سیاسی، از جمله چالش‌هایی است که نظام قراردادی نفتی روسیه با آن مواجه است. برخی سرمایه‌گذاران خارجی، به‌ویژه پس از تشدید تحریم‌های بین‌المللی، تمایل کمتری به مشارکت در پروژه‌های نفت و گاز روسیه نشان داده‌اند؛ زیرا عوضین دریافتی آن‌ها در برابر ریسک‌های سیاسی، مالی و حقوقی موجود، جذابیت کافی ندارد (Goldthau & Sitter, 2015: 112).

از منظر تطبیقی، می‌توان گفت که هدف اصلی در طراحی عوضین قراردادهای نفتی در روسیه به‌طور عمده تقویت حاکمیت دولت و تأمین منافع راهبردی ملی بوده است. در قیاس با کشورهایی که از مدل‌های مشارکتی با نظام‌های مالیاتی شفاف و پایدار استفاده می‌کنند، روسیه فضای رقابتی محدودتر و انعطاف‌پذیری کمتری برای سرمایه‌گذاران ایجاد کرده است. این رویکرد به‌ویژه در شرایط بی‌ثباتی ژئوپلیتیکی، توان دولت برای کنترل منابع را افزایش داده و درعین‌حال هزینه‌های جدیدی را در قالب کاهش سرمایه‌گذاری و نوآوری به همراه داشته است. در زمینه‌ی ایجاد ارزش افزودهٔ ملی، روسیه تلاش کرده از طریق توسعه‌ی صنایع پایین‌دستی، پالایشگاهی و پتروشیمی، عوضین حاصل از قراردادهای نفتی را به توسعه‌ی صنعتی گسترده‌تری پیوند دهد. هرچند در این حوزه پیشرفت‌هایی حاصل شده، اما تمرکز اصلی همچنان بر صادرات مواد خام، باقی مانده است. این امر نشان می‌دهد که با وجود طراحی عوضین متنوع در قراردادها، تحقق کامل اهداف توسعه‌ای نیازمند اصلاحات نهادی، افزایش شفافیت و بهبود محیط کسب‌وکار است (Gaddy & Ickes, 2010: 298).

درمجموع می‌توان گفت که نظام عوضین قراردادهای نفتی در روسیه، بازتاب‌دهندهٔ اولویت‌های حاکمیتی، سیاسی و اقتصادی این کشور است. تأکید بر کنترل دولت و استفاده از انرژی به‌عنوان ابزار اعمال قدرت ملی، ساختار کلی این نظام را شکل داده است؛ بااین‌حال، تجربه‌ی روسیه نشان می‌دهد که تمرکز بیش‌ازحد بر عوضین مالی و حاکمیتی، بدون ایجاد توازن با کارایی اقتصادی، رقابت‌پذیری و جذابیت سرمایه‌گذاری، می‌تواند در بلندمدت ظرفیت توسعه‌ی پایدار صنعت نفت و گاز را محدود سازد. اصلاح تدریجی نظام قراردادی، بازنگری در سازوکارهای مالی و تقویت نقش بخش خصوصی می‌تواند زمینه‌ساز بهره‌برداری مؤثرتر از منابع و افزایش ارزش افزودهٔ ملی در اقتصاد روسیه باشد (Başkan, 2024: 338).

۴-۶- کشورهای آفریقایی نفت‌خیز

شرایط تاریخی، نهادی و اقتصادی خاص کشورهای آفریقایی نفت‌خیز، اصلی‌ترین عامل تأثیرگذار بر نظام قراردادی حاکم بر صنعت نفت در بسیاری از این کشورهاست. وابستگی شدید به درآمدهای نفتی به همراه ضعف شدید در عملکرد ظرفیت‌های نهادی و مالی، موجب شده دولت‌های آفریقایی به دنبال حداکثرسازی عوضین حاصل از بهره‌برداری از منابع طبیعی باشند. در اهداف و برنامه‌های تدوین‌شده، عوضین قراردادی مشتمل بر درآمدهای مستقیم مالی، انتقال فناوری، توسعه‌ی ظرفیت‌های انسانی، ایجاد زیرساخت‌ها و در برخی موارد تحقق اهداف سیاسی و اجتماعی نیز بوده است؛ بااین‌حال، نگاهی به آنچه در عمل حاصل شده نشان می‌دهد که بین اهداف اعلامی

در طراحی عوضین و نتایج عملی آن‌ها فاصله‌ی زیادی وجود دارد (Johnston, 2003: 75).

در دورهٔ نخست توسعه‌ی صنعت نفت در آفریقا، به‌ویژه فاصله‌ی زمانی بین ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰، اکثریت کشورهای نفت‌خیز آفریقایی فاقد سرمایه، فناوری و دانش فنی لازم برای اکتشاف و استخراج نفت بودند. در چنین شرایطی، شرکت‌های بین‌المللی نفتی در جایگاه برتر قراردادهای نفتی قرار می‌گرفتند و قراردادهای امتیازی و بعد از آن مشارکت در تولید به‌عنوان الگوی‌های اصلی قراردادهای نفتی مورد استفاده بودند. در چنین قراردادهایی، عوض اصلی شرکت‌های خارجی دسترسی به ذخایر عظیم و کم‌هزینه‌ی نفتی بود؛ درحالی‌که دولت‌ها عمدتا از طریق دریافت حق امتیاز، مالیات و سهمی از تولید، عوض خود را محقق می‌کردند (Stevens, 2008: 18). اعمال این مدل‌ها در کوتاه‌مدت موجب افزایش تولید و افزایش درآمدهای ارزی گردید؛ اما در بلندمدت شکستی تمام‌عیار بود و توسعه‌ی پایدار و تقویت ظرفیت‌های داخلی را محقق ننمود. افزایش آگاهی دولت‌های آفریقایی نسبت به ارزش راهبردی منابع نفتی، تحت تأثیر موج ملی‌سازی منابع طبیعی در بسیاری از کشورهای جهان، باعث شد تا بسیاری از این کشورها در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نظام قراردادهای نفتی خود را بازنگری کنند (Auty, 2001: 79).

به‌عنوان نمونه می‌توان به تأسیس شرکت‌های ملی نفت در کشورهایی مانند نیجریه، آنگولا، الجزایر و لیبی اشاره نمود که تلاشی در راستای افزایش کنترل دولت بر عوضین اقتصادی و راهبردی صنعت نفت بود. بر این اساس، عوضین قراردادهای نفتی به‌صورت امری ورای درآمدهای مالی تعریف شد و اهدافی چون انتقال فناوری، آموزش نیروی انسانی بومی، مشارکت شرکت‌های داخلی در پروژه‌ها و توسعه‌ی صنایع پایین‌دستی نیز به تعریف این مقوله افزوده گردید. بدیهی است که یکی از عوضین غیرمالی مهم دولت‌های آفریقایی، انتقال فناوری و توسعه‌ی توان فنی داخلی بوده است؛ امری که به دلیل توسعه‌نیافتگی اغلب این کشورها محقق نشده بود. الزام شرکت‌های خارجی به استفاده از نیروی کار محلی، انتقال دانش فنی، برگزاری دوره‌های آموزشی و مشارکت با شرکت‌های بومی، به‌عنوان شروط اصلی بسیاری از قراردادهای نفتی در کشورهای آفریقایی مطرح شده است. این سیاست‌ها به‌ویژه در کشورهایی مانند نیجریه و غنا با تصویب قوانین «محتوای محلی» به‌صورت رسمی نهادینه شده‌اند؛ بااین‌حال، به گونه‌ای که پیش‌تر ذکر گردید، ضعف زیرساخت‌های آموزشی، محدودیت ظرفیت جذب فناوری و فساد اداری، مانع از تحقق کامل این اهداف شده و در برخی موارد صرفا به انتقال صوری دانش یا افزایش هزینه‌های پروژه‌ها انجامیده است.

از منظر مالی، طراحی عوضین در قراردادهای نفتی کشورهای آفریقایی عمدتا با هدف تأمین حداکثری درآمدهای دولتی صورت گرفته است. مالیات بر درآمد شرکت‌ها، حق امتیاز، سهم دولت از تولید و در برخی موارد مشارکت مستقیم دولت در پروژه‌ها، ابزارهای اصلی تحقق این هدف بوده‌اند. در دوره‌های افزایش قیمت نفت، این نظام‌ها توانسته‌اند منابع مالی چشمگیری را وارد بودجه‌ی عمومی کنند و زمینه‌ساز افزایش هزینه‌های دولتی شوند؛ وانگهی اتکای بیش‌ازحد به درآمدهای نفتی، بسیاری از کشورهای آفریقایی را در معرض نوسانات شدید اقتصادی قرار داد.[3] این وضعیت منجر به بروز پدیدهٔ «بیماری هلندی» شده و بی‌ثباتی مالی را تشدید کرده است. بیماری هلندی، وضعیتی است که در آن بـه دنبـال کـشف یـک منبـع طبیعی همچون نفت است؛ درنتیجه افزایش عواید ارزی حاصل از آن نرخ ارز واقعـی، افـزایش و عملکرد صادرات آن کشور کاهش می‌یابد و درکل، اقتصاد کشور وابسته به یک درآمد خاص می‌شود (Corden & Neary, 1982: 836).

در کنار این مسائل، ضعف شفافیت و حکمرانی، یکی از چالش‌های اساسی نظام عوضین قراردادهای نفتی در آفریقا به شمار می‌رود. در بسیاری از کشورهای نفت‌خیز این قاره، وجود رانت، عدم شفافیت در انعقاد قراردادها، توزیع درآمدهای نفتی و نحوهٔ مصرف آن‌ها موجب شده است که عوضین حاصل از صنعت نفت به‌طور عادلانه توزیع نشود و بخش عظیمی از

[1]- United Nations Conference on Trade and Development (2012). Investment policy framework for Sustainable Development. https://unctad.org/system/files/official-document/diaepcb2012d5_en.pdf
[2]- UNDP. (2015). Human development report. United Nations Development Programme.
[3]- IMF. (2012). Fiscal regimes for extractive industries. International Monetary Fund.

جمعیت، سهمی از این منافع نداشته باشند. این مسأله، بیشتر از آنکه پیامد مستقیم نظام‌های قراردادی باشد، معلول فساد گسترده و نبود عدالت اجتماعی است؛ درعین‌حال تضعیف مشروعیت نظام قراردادی و در برخی موارد بروز ناآرامی‌های اجتماعی و درگیری‌های داخلی نیز معلول این مسأله بوده است (Carmody, 2013: 692).

اگر بخواهیم از دیدگاه سرمایه‌گذاران خارجی به این مسأله بنگریم، تأکید بیش‌ازحد دولت‌های آفریقایی بر افزایش سهم خود از عوضین مالی، در کنار ریسک‌های سیاسی و حقوقی، باعث شده تا سرمایه‌گذاری، گزینه‌ی جذابی در برخی از کشورهای آفریقایی نباشد. تغییرات مکرر قوانین مالیاتی، بازنگری یک‌جانبه در قراردادها و ضعف نظام‌های قضایی، ازجمله عواملی هستند که باعث می‌شود شرکت‌های بین‌المللی در ورود به پروژه‌های جدید یا توسعه‌ی میادین پرهزینه، احتیاط بیشتری کنند. این مسأله به‌ویژه در میادین فراساحلی عمیق یا پروژه‌های نیازمند فناوری پیشرفته، نمود بیشتری داشته است.

کاهش سرمایه‌گذاران باعث شده تا برخی کشورهای آفریقایی در سال‌های اخیر رویکرد معقول‌تری در طراحی عوضین قراردادهای نفتی در پیش بگیرند. حرکت به‌سوی قراردادهای شفاف‌تر، اصلاح نظام‌های مالیاتی، تقویت نهادهای نظارتی و بهبود محیط کسب‌وکار، ازجمله اقداماتی است که با هدف افزایش کارایی اقتصادی و درعین‌حال حفظ منافع ملی دنبال شده است. همچنین ابتکارات بین‌المللی مانند ابتکار شفافیت صنایع استخراج نقش مهمی در ارتقاء شفافیت و پاسخ‌گویی در برخی کشورهای آفریقایی ایفا کرده‌اند. شفافیت صنایع استخراجی به معنای ایجاد سازوکارهایی برای افشای منظم عمومی و قاب راستی‌آزمایی برای درآمدها و هزینه‌های حاصل از استخراج منابع طبیعی چون نفت و گاز است.

در زمینه‌ی ایجاد ارزش افزودهٔ ملی، بسیاری از کشورهای آفریقایی تلاش کرده‌اند از طریق توسعه‌ی صنایع پایین‌دستی، پالایشگاهی و پتروشیمی، عوضین حاصل از قراردادهای نفتی را به توسعه‌ی صنعتی گسترده‌تری پیوند دهند. با وجود برخی پیشرفت‌ها واقعیت آن است که تمرکز اصلی همچنان بر صادرات نفت خام باقی مانده و سهم صنایع پایین‌دستی در تولید ناخالص داخلی، محدود است. این امر نشان می‌دهد که تحقق اهداف ارزش افزودهٔ ملی، مستلزم اصلاحات عمیق نهادی، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و توسعه‌ی سرمایه انسانی است.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که نظام عوضین قراردادهای نفتی در کشورهای آفریقایی نفت‌خیز، ترکیبی از اهداف اقتصادی، سیاسی و توسعه‌ای را دنبال می‌کند. اگرچه این کشورها توانسته‌اند از طریق صنعت نفت، منابع مالی هنگفتی به‌دست آورند، اما تمرکز بیش‌ازحد بر عوضین مالی، در کنار ضعف حکمرانی و ظرفیت‌های نهادی، مانع از تحقق کامل اهداف توسعه‌ی پایدار شده است. تجربه‌ی آفریقا نشان می‌دهد که طراحی موفق نظام عوضین، مستلزم ایجاد توازن میان منافع دولت، جذابیت سرمایه‌گذاری، کارایی اقتصادی و توسعه‌ی ظرفیت‌های داخلی است. اصلاح تدریجی نظام‌های قراردادی، افزایش شفافیت، تقویت نقش بخش خصوصی[1] و سرمایه‌گذاری هدفمند در سرمایهٔ انسانی می‌تواند زمینه‌ساز بهره‌برداری مؤثرتر از منابع نفتی و ارتقاء ارزش افزودهٔ ملی در اقتصاد کشورهای آفریقایی باشد (Humphreys et al., 2007: 167).

نتیجه‌گیری

بررسی سیر تحول حقوقی و اقتصادی مفهوم «عوضین» در قراردادهای بین‌المللی بالادستی نفت و گاز حاکی از آن است که این نهاد، از قالب کلاسیک خود در حقوق خصوصی فراتر رفته[2] و به ابزاری بنیادین جهت تنظیم توازن منافع، تخصیص ریسک‌ها و اعمال حاکمیت دائمی دولت‌ها بر منابع طبیعی تبدیل شده است. ماهیت سرمایه‌بر و بلندمدت پروژه‌های نفتی سبب شده تا عوضین دیگر به یک دادوستد ایستا میان حق استخراج در برابر رویالتی سنتی تقلیل نیابد، بلکه به مجموعه‌ای پویا از آورده‌های مالی و غیرمالی نظیر انتقال دانش فنی، محتوای محلی و مدیریت مخاطرات تکامل یابد. یافته‌های تطبیقی پژوهش مؤید آن است که کشورها متناسب با

[1]- World Bank. (2019). Global investment competitiveness report. World Bank Group.
[2]- Extractive Industries Transparency Initiative (EITI)
[3]- UNIDO. (2017). Industrial development report. United Nations Industrial Development Organization

ظرفیت‌های نهادی خود، سازوکارهای متفاوتی را برگزیده‌اند؛ چنان‌که نروژ با مدل مجوز تولید، سیستم مالیاتی منعطف و مشارکت مستقیم، موفق‌ترین الگوی تعادل قراردادی را ارائه داده است، درحالی‌که عراق با اتکا بر قراردادهای خدمات فنی با کارمزد ثابت توانست به افزایش تولید دست یابد اما در انتقال فناوری با چالش مواجه شد. از سوی دیگر، روسیه مفهوم عوضین را در خدمت اهداف ژئوپلیتیک و انحصارات دولتی قرار داده که علی‌رغم تثبیت کنترل دولتی، کاهش رقابت‌پذیری را در پی داشته است و کشورهای نفت‌خیز آفریقایی نیز نشان دادند که درج عوضین غیرمالی بدون ظرفیت‌های نهادی مناسب و شفافیت مالی، به دلیل پدیده نفرین منابع عقیم می‌ماند. در تحلیل نهایی، پایداری قراردادهای نفت و گاز در گرو برقراری سازوکارهای بازنگری و حفظ تعادل اقتصادی عوضین در طول دوره اجرا است و موفقیت در این حوزه بیش از آنکه وابسته به‌عنوان ظاهری قرارداد باشد، به کیفیت حکمرانی، کاهش عدم‌تقارن اطلاعاتی و تدوین رژیم‌های قراردادی متوازن بستگی دارد.

ملاحظات اخلاقی: موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانت‌داری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماما رعایت گردید.

تعارض منافع: در مقاله حاضر تضاد منافعی وجود ندارد.

سهم نویسندگان: نگارش مقاله به‌صورت مشترک توسط نویسندگان انجام گرفته است.

تشکر و قدردانی: از تمام کسانی که ما را در تهیه این مقاله یاری رسانده‌اند، سپاسگزاریم.

تأمین اعتبار پژوهش: پژوهش حاضر بدون تأمین مالی انجام شده است.

منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

– امانی، مسعود (۱۳۸۹). *حقوق قراردادهای بین‌المللی نفت*. چاپ اول، نشر دانشگاه امام صادق.

– شمعی، محمد (۱۳۹۵). حقوق قراردادهای اداری. چاپ دوم، تهران: انتشارات جنگل.

ب. منابع انگلیسی

- Auty, R. M (Ed.) (2001). *Resource Abundance and Economic Development*. Oxford University Press. 10.1093/0199275785.001.0001.

- Bashir, S; Khan, A. S & Nisar, K (2023). "The Doctrine of Consideration in the Law of Contract: A Comparative Analysis of Common Law and Civil Law Legal Systems." *Journal of Peace, Development and Communication*, 7(1): 148-158. Retrieved from https://www.pdfpk.net/ojs/index.php/jpdc/article/view/487

- Başkan, A (2024). "Energy and Natural Resources Policy of the Russian Federation: An International Relations Perspective." *Adam Akademi Sosyal Bilimler Dergisi*, (14): 321-351. 10.31679/adamakademi.1272111.

- Bindemann, K (1999). *Production-Sharing Agreements: An Economic Analysis* (OIES Paper No. M25). Oxford Institute for Energy Studies. PDF available at: https://www.oxfordenergy.org/wpcms/wp-content/uploads/2010/11/WPM25-ProductionSharingAgreementsAnEconomicAnalysis-KBindemann-1999.pdf

- Cameron, P. D (2010). *International Energy Investment Law: The Pursuit of Stability*. Oxford University Press.

- Carmody, P (2013). "The Oil Curse: How Petroleum Wealth Shapes the Development of nations." *African Affairs*, (112): 688-689. 10.1093/afraf/adt051.

- Chatham House (2016). *Guidelines for Good Governance in Emerging oil and Gas Producers*. https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/publications/research/2016-07-13-guidelines-good-governance-2016-marcel.pdf

- Corden, W. M & Neary, J. P (1982). "Booming Sector and De-Industrialization in Small Open Economy." *The Economic Journal*, 92(368): 825–848. https://doi.org/10.2307/2232670

content/uploads/2011/04/iisd_itn_april_2011_en.pd

- Humphreys, M; Sachs, J. D & Stiglitz, J. E (2007). *Escaping the Resource Curse*. Columbia University Press.

- Johnston, D (2003). *International Petroleum Fiscal Systems and Production Sharing Contracts*. PennWell Books. Oxford Institute for Energy Studies.

- Kryukov, V & Moe, A (2007). Russia's Oil Industry: Risk Aversion in a Risk-Prone Environment. *Eurasian Geography and Economics*, 48(3): 341-357. 10.2747/1538-7216.48.3.341.

- McKendrick, E (2020). *Contract Law: Text, Cases, and Materials* (8th ed.). Oxford University Press. https://global.oup.com/academic/product/contract-law-9780198855299

- Mirhaj, J; Malekafzali Ardekani, M & Sofiabadi, M (2025). "Good Governance and Legal Challenges in Drafting International Oil and Gas Contracts." *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(4): 332–351.

- Okoli, C. A (2012). "Production Sharing Agreements and Licences: Comparative Analysis." *International Energy Law Review*, (8): 282–285. PDF available at: https://orbilu.uni.lu/bitstream/10993/20860/2/PSA%20and%20Licences.pdf

- Osmundsen, P; Emhjellen, M; Johnsen, T; Kemp, A & Riis, C (2014). *Petroleum Taxation and Investment Behavior* (Working Paper No 2014/17). University of Stavanger.

- Pereira, E. G (2025). "Royalties in Mature Upstream Oil and Gas Developments: Progression, Reduction or Abolition." Int*ernational Review of Law*, 14(1). DOI:10.29117/irl.2025.0321

- Rutland, P (2008). "Russia as an Energy Superpower." *New Political Economy*, (13): 203-210. 10.1080/13563460802018547.

- Dirani, F & Ponomarenko, T (2021). "Contractual Systems in the Oil and Gas Sector: Current Status and Development". *Energies*, 14(17): Article 5497. https://www.mdpi.com/1996-1073/14/17/549

- Dośpiał-Borysiak, K (2017). "Model of State Management of Petroleum Sector — Case of Norway." *International Studies: Interdisciplinary Political and Cultural Journal*, 20(1): 97–112. https://doi.org/10.1515/ipcj-2017-0019

- Duval, C; Le Leuch, H; Pertuzio, A & Weaver, J. L (2009). *International Petroleum Agreements: Legal, Economic and Strategic Issues*. Mining Journal Books.

- Gaddy, C. G & Ickes, B. W (2010). "Russia After the Global Financial Crisis." *Eurasian Geography and Economics*, 51(3): 281–311. https://doi.org/10.2747/1539-7216.51.3.281

- Garg, A (2023). "A Comparative Analysis of Contract law in Common Law and Civil Law Jurisdictions. " *Indian Journal of Law*, 1(1): 61-70. Retrieved from https://law.shodhsagar.com/index.php/j/article/download/10/31/44

- Gelb, A; Kaiser, K & Vinuela, L (2012). *How Much does Natural Resource Extraction Really Diminish National Wealth?* World Bank. https://documents.worldbank.org/en/publication/documents-reports/documentdetail/581661468326018756

- Goldthau, A & Sitter, N (2015). *A Liberal Actor in a Realist World: The European Union Regulatory State and the Global Political Economy of Energy*. Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780198719595.001.0001

- Gustafson, T (2012). *Wheel of Fortune: The Battle for Oil and Power in Russia*. Harvard University Press.

- Howse, R (2011). Freezing Government Policy: Stabilization Clauses in Investment Contracts. *Investment Treaty News*. International Institute for Sustainable Development (IISD). https://www.iisd.org/itn/wp-

- Sim, L.-C (2008). *The Rise and Fall of Privatization in the Russian Oil Industry*. Palgrave Macmillan. 10.1057/9780230594760.

- Smith, E. E; Derman, A. B & Richter, S. M (2020). *International Petroleum Transactions* (4th ed.). Rocky Mountain Mineral Law Foundation.

- Stevens, P (2008). "National Oil Companies and International Oil Companies in the Middle East: Under the Shadow of Government and the Resource Nationalism Cycle." *The Journal of World Energy Law & Business*, (1): 5-30. 10.1093/jwelb/jwn004.

- Stoyanov, D (2016). "Causa and Consideration: A Comparative Overview." Law, *Economy and Society International Journal*, 23(1): 14-33. Retrieved from https://papers.ssrn.com/abstract=2819799

- Tordo, S (2007). *Fiscal Systems for Hydrocarbons: Design Issues* (World Bank Working Paper No. 123). World Bank Publications.https://doi.org/10.1596/978-0-8213-7266-1

- Tordo, Sl Tracy, B & Arfaa, N (2011). *National Oil Companies and Value Creation.* World Bank.

- Vinter, G; Price, G & Lee, D (2006). *Project Finance: A Legal Guide*. Sweet & Maxwell.